

# ملی - مذهبی

## دوران وحدت در عین تضاد

گفت و گو با هدی صابر(۱)

عنصر در بروز و ظهور فکری خود تأکید داشتند؛ توحید، ایران و سوسیالیسم. دومین وجه اشتراک، "فرهنگ عمومی مشترک" است، به این مفهوم که عموماً افرادی که در این جریان جای دارند، تربیت ابتدایی مذهبی داشته‌اند. در کنار آن ایران خواه هم بوده و انگیزه وطن‌خواهی هم در آنها وجود دارد. سومین نقطه اشتراک، "تعلق تاریخی به نهضت ملی و شخص مرحوم دکتر مصدق" به‌عنوان محور اصلی نهضت ملی است. چهارمین وجه، تفاهم

در نقطه عطف دوم خرداد، دوره

مرزبندی‌های قاطع به سبک گذشته سر

رسید. این نیز در پیوند و همگرایی جریان

ملی - مذهبی دخالت داشت

عمومی در مورد "چهره‌های شاخص" است؛ طالقانی، بازرگان و شریعتی. من خود اعتقاد دارم که حنیف نژاد را در ادامه آنها باید لحاظ کرد که در زمان خود، به‌واقع نماد تفکری بود که هم عنصر ملی و هم عنصر مذهبی را در خود داشت. شاید به این علت که سن وی کم بود و به دلیل شهادت عمرش کوتاه و نتوانست در پروسه‌های بعدی حاضر باشد؛ اما به لحاظ جسارت تاریخی، نوآوری‌هایی که در طراحی استراتژیکی و روش به خرج داد، بن‌بست‌هایی که در حد توان خود گشود و فراتر از همه منشی که از خود برجای نهاد، به نظر من در ادامه این شاخص‌ها قرار خواهد گرفت.

البته ممکن است در مورد مرحوم حنیف نژاد، همه طیف‌های درون جریان ملی - مذهبی تفاهم نداشته باشند، من نظر شخصی خود را می‌گویم و نظر جریان خاصی هم نیست.

چهاروجه اشتراکی که عنوان شد، وجوه تاریخی بود، اما این جریان، اشتراکات به روز هم دارد؛ اشتراکات روز و موجود جریان ملی - مذهبی، "خارج‌بودن از پروسه اتفاقات و تحولات دهه شصت" به بعد و عدم مشارکت در روندهایی که ما به آن انتقاد داریم، (درواقع اشتراک ششم)، هفتم "مرزبندی‌های عمومی فکری - سیاسی با نظام مستقر".

هشتمین اشتراک را می‌توان اشتراک استراتژیک نامید و آن "عدم‌پذیرش گزینه براندازانه" بعد از سال ۶۰ بود. مجموعه کسانی که هم

■ برای طیف ملی - مذهبی که از گرایش‌های مختلف نیز برخوردارند، چه نقاط مشترکی قائل هستید؟

□ واژه ملی - مذهبی بعد از دوم‌خرداد پردازش شد و در ادبیات سیاسی جامعه ما وارد شد. این واژه ریشه تاریخی دارد و قبل از دوم‌خرداد به‌طور حداقلی تئوریزه شده بود. پیشینه تاریخی واژه به بعد از شهریور ۱۳۲۰ برمی‌گردد، که با توجه به پاره‌شدن تور پلیسی - نظامی سال‌های ۱۳۰۴ تا ۱۳۲۰ و فروپاشی شیرازه نظم تحمیلی رضاخانی، جامعه ایران هم‌زمان وارد فازهای مختلفی شد؛ فازهای حزبی، صنفی، فکری و پارلمانی. در این میان فاز فکری یک بستر عمومی برای نیروهای مختلف از جمله نیروهایی که امروز به نیروهای ملی - مذهبی موسوم هستند، فراهم کرد و چهره‌های مشخصی مثل مرحوم طالقانی، مرحوم مهندس بازرگان و مرحوم دکتر سبحانی در آن دوران توانستند از آن بستر برای تراوش نقطه‌نظراتی که بعدها به "نوگرایی دینی" یا "اسلام نوگرا" موسوم شد استفاده کنند.

اتفاقی که بعد از کودتای مرداد ۱۳۳۲، رخ داد زمینه بروز و ظهور تشکیلاتی - سیاسی این جریان را فراهم کرد که تبلور آن نهضت مقاومت ملی بود. لذا پیشینه فکری واژه مرکب "ملی - مذهبی" به دوران بعد از شهریور ۲۰، و پیشینه سیاسی - تشکیلاتی‌اش هم به بعد از کودتا به تشکیل نهضت مقاومت ملی و سپس به‌طور مشخص تر به تأسیس نهضت آزادی در اردیبهشت ۱۳۴۰ برمی‌گردد. نهضت آزادی اولین تشکیلاتی بود که هم عنصر ملی و هم عنصر مذهبی را در خود مندرج داشت؛ لذا واژه ملی - مذهبی معطوف است به تحولات شصت سال اخیر ایران. منتها در اواخر دهه شصت و ابتدای دهه هفتاد، واژه ملی - مذهبی در ادبیات محاوره‌ای خصوصی مهندس سبحانی عنوان و سپس در سیر طبیعی خود در دوران انتخابات ریاست‌جمهوری سال‌های ۷۵ - ۷۶ مطرح شد و بعد هم زمینه مساعدی برای انتشار و اجتماعی شدن این واژه به‌وجود آمد. برای پاسخ به متن پرسش، این توضیحات مقدماتی، ضروری بود. اما اگر به متن سؤال رجوع کنیم، چند وجه مشترک عمومی می‌توان برای این جریان استخراج کرد، نخست، "پیشینه مشترک فکری - سیاسی که زنجیره آن در نهضت ملی شدن نفت، نهضت مقاومت ملی، سازمان مجاهدین و حسینیه ارشاد نمایان است. البته اگر بخواهیم انصاف تاریخی را رعایت کنیم، در این پیشینه مشترک، جریانی که به آن "خداپرستان سوسیالیست" اطلاق می‌شد، به‌سهم خود جایگاهی دارد، به این مفهوم که مرحوم نخشب و همفکرانش روی سه



در مجموعه برخوردهای آقای طالقانی با رویدادها چند عنصر وجود داشت: عنصر مسئولیت تاریخی، عنصر رادیکالیسم معقول، عقلانیت و محاسبه

بنا به علل مختلف این روزها، شرایط وحدت‌های آهین و انسجام‌های درهم تنیده به مانند دهه‌های پیشین تاریخی، وجود ندارد. دوران، دوران اشتراک در عین اختلاف است و عموماً این قاعده را پذیرفته‌اند

این مجموعه مشترکاتی بود که برای معرفی تاریخی و کنونی جریان ملی-مذهبی به ذهن محدود من می‌رسید. اما طبیعتاً در کنار اشتراکات عمومی، اختلافات عمومی هم وجود دارند. اختلافات هم باید همزمان با اشتراکات عنوان شوند تا بحث، تبدیل به یک بحث عاطفی نشود. به واقع در همه جریان‌های موجود فکری-سیاسی اختلاف و اشتراک وجود دارد و دوران، "دوران تضاد-وحدت" است. در درون این جریان پنج محور اختلاف دیدگاه وجود دارد که اگر ضرورت داشت، در چارچوب سؤالات بعدی می‌توانیم به عمقش وارد شویم. اما در اینجا تنها به آن اشاره می‌کنم:

یک اختلاف دیدگاه، "تحلیل جهان" و تلقی از تحولات بین‌المللی و نقش سلطه‌جویانه غرب است که در نیم قرن اخیر بر جهان سیطره نو داشته و نیز سلطه‌ای که در حال حاضر با کیفیت جدیدی بروز کرده است؛ تلقی از نظم نوین و روند جهانی شدن، تلقی از سلطه، نسبت بین استبداد داخلی و استعمار خارجی در شکل گرفتن روندهای داخل کشور در این چارچوب محل اختلاف است.

محور دوم اختلافات، محور "اقتصاد" است. برخی با همان پراتز باز به اقتصاد نگاه می‌کنند، همچنان که معتقد هستند که دموکراسی یک پدیده و روند عمومی در جهان است، آزادی اقتصادی را هم تالی آزادی و دموکراسی می‌دانند و عنوان می‌کنند که نمی‌شود آزادی سیاسی باشد، اما آزادی اقتصادی نباشد. تصورشان این است که اقتصاد کلاسیک در یک روند آزاد به یک نقطه تعادل علمی خواهد رسید و مسائل را حل و فصل خواهد کرد. در درون همین نگرش می‌شود یک پراتز اختلاف یا زاویه اختلاف کوچک هم باز کرد؛ به این مفهوم که بخشی از این جریان - که مشخصاً سمبل فکری آن مهندس سحابی است - روی اصل ساماندهی ملی اقتصاد تأکید می‌کنند و مشخصاً و مقدماتاً به استعدادها و ظرفیت‌های داخلی نگاه و عنایت دارند. اما برخی دیگر ضمن این که عنصر ملی در تحلیل اقتصادی‌شان قابل رؤیت هست، اما استفاده از امکانات بین‌المللی و پیوند خوردن با بازارها و نهادهای پولی - مالی را هم از دیده به دور نمی‌دارند..

■ آیا مهندس سحابی هم در این طیف که معتقد است با توجه به امکانات داخلی، باید از امکانات خارجی هم استفاده کرد، نمی‌گنجد؟  
□ بله، ایشان طرفدار انزوا و قطع رابطه با جهان نیست. اما به استفاده از امکانات بین‌المللی هم تبصره‌های ملی می‌زند. در دیدگاه برخی این

اینک در کادر نیروهای ملی-مذهبی قرار می‌گیرند، با استراتژی براندازانه ۶۰ سال مرزبندی‌هایی کردند که این مرزبندی‌ها مشخص و مکتوب است. وجه نهم "تلقی از قدرت" است؛ عموماً نیروهایی که به اسم ملی-مذهبی نام نهاده شده‌اند، نیروهایی هستند که عملاً در پروسه مبارزه فکری-سیاسی و اجتماعی خود هیچ‌گاه قداستی برای قدرت قائل نبوده‌اند و همیشه یک نسبت اخلاقی بین خود و قدرت قائل بوده‌اند. تنها در دورانی که می‌شد به

## جهان و ایرانی که ما در آن زندگی می‌کنیم، دورانی را سپری می‌کند که باید آن را "عصر متوسط‌ها و کوچک‌ها" نامید

قدرت رویکردی سالم داشت، مثل سال ۵۷ که انقلابی شده بود و از حقانیت برخوردار بود و طبیعتاً آن نظام نوپایی هم که با انقلاب آمده بود از حقانیت تاریخی برخوردار بود و قدرت دیگر مذمومیت سال‌های ۳۲ تا ۵۷ را نداشت و در باورها تصحیح شده بود، ملی-مذهبی رویکرد مثبتی به قدرت داشت. تا زمانی هم که حس می‌کرد در کادر قدرت جدید می‌تواند اثربخشی اجتماعی داشته باشد، حاضر و شریک بود. بعد از آن، به نسبتی که حس کرد که مرزبندی‌هایی جدی رقم خورده است و نمی‌تواند در آن پروسه مشارکت داشته باشند، به نحوی مسالمت‌آمیز از قدرت بیرون آمدند. نکته درخور توجه این بود که زمانی که خود از قدرت بیرون آمد، آن نقطه را سرفصل تاریخی تلقی نکرد. بر مبنای عرف سیاسی هر جریانی که از حوزه قدرت خارج می‌شود، در همان بدو کار مشروعیت قدرتی را که خود قبلاً در آن حاضر بوده زیر سؤال می‌برد. ولی جریان ملی-مذهبی در آن زمان این کار را نکرد و تنها مرزبندی کرد، مرزبندی‌هایش هم مرزبندی‌های سترگی بود.

■ می‌شود گفت که نه برانداز شدند و نه توجیه‌گر وضع موجود؟

□ بله، نکته‌ای که مطرح کردید، نکته متینی است که یک وجه آن مرزبندی است و یک وجه آن توجیه نکردن وضع موجود؛ یعنی هم آرمان‌های انقلاب را باور داشتند و هم اسلام‌مداراگر و رهایی‌بخش را که از دهه بیست به این طرف، خود توریزه کرده بودند.

تبصره‌های ملی دیده نمی‌شود.

اختلافی دیگر که بیشتر در بحث‌های درونی سال‌های اخیر وجود داشته، اختلاف بر سر "نوسازی" است. این اختلاف هم‌اختلاف در عملکرد است. در درون جریان ملی - مذهبی گرایش‌هایی وجود دارد که به دستمایه‌های تاریخی جریان ملی - مذهبی بسنده می‌کنند و تمایل ویژه و قابل ملاحظه‌ای به نوسازی و به روز کردن و سرمایه تازه به سرمایه پیشینیان اندوختن، یا مشاهده نمی‌شود یا کمتر مشاهده می‌شود. اما در درون همین جریان، نیروهایی وجود دارند که معتقدند به‌رغم استفاده از میراث پیشینیان باید حرف نو زد، کار نو کرد، تولید اندیشه و استراتژی کرد، سازماندهی نو و متناسب با شرایط به‌وجود آورد. اینها معتقدند اگر ملی - مذهبی در مدار صرفاً تاریخی خود باقی بماند، در سیر خود به یک فرقه تاریخی تبدیل می‌شود. این اختلاف جدی است و ممکن است کمتر گفته شود یا در سطح بیرونی و اجتماعی گفته نشده باشد، اما در مرزبندی‌های داخلی لحاظ است. محور چهارم، اختلاف روی عنصر رادیکالیسم است. این نیز از جمله کمتر گفته‌ها یا ناگفته‌هاست، به این مفهوم که در شرایط کنونی که تهاجمی عمومی به عنصر رادیکال - فارغ از مفهوم و ماهیتش - صورت می‌گیرد، بخشی از جریان سعی می‌کند مرزبندی‌های جدی‌تری با عناصر رادیکال و رادیکالیسم داشته باشد. ولی رگه‌هایی از جریان موجود ملی - مذهبی، رادیکالیسم را به لحاظ تاریخی سه‌طیاقه نکرده‌اند و روی عنصر رادیکالیسم در شکل گرفتن تحولات تأکید می‌کنند. منتها رادیکالیسمی که با رادیکالیسم برش ۶۰-۵۷ و جوه تمایزی دارد. اما رادیکالیسمی که عقلانیت را هم با خود ممزوج کرده است، رادیکالیسم معقولی که سمبلش را می‌توان در موضع‌گیری‌های مرحوم طالقانی - به خصوص موضع‌گیری‌های ده ماهه بعد از زندان در سال‌های ۵۷ و ۵۸ - مشاهده کرد. نماد رادیکالیسم معقول مرحوم طالقانی است که نمی‌شود گفت فقط متعلق به دوران تاریخی خویش است. به نظر من رادیکالیسم معقولی که آقای طالقانی پرچمداری کرد، با قواعد و لوازم دوران خاص خود می‌تواند در هر مرحله تکرار بشود.

■ چرا رادیکالیسم دهه پنجاه ایران در شرایط خودش نمی‌توانست معقول باشد؟ آیا با عنصر عقلانیت ممزوج نبود؟

□ من اعتقاد دارم که رادیکالیسم دهه پنجاه در جای خود رادیکالیسم عقلانی بود. منظورم بیشتر مقایسه دوتی رادیکالیسم بعد از سال ۵۷ می‌باشد. گروه‌هایی که سال ۶۰، گزینه برانداز را اتخاذ کردند، عناصر محاسبه، عقلانیت و بهادادن به رشد اجتماعی به موازات رشد پیشتاز، درونشان دیده نمی‌شد. اگر این دو رادیکالیسم را در کفه ترازو بگذاریم، رادیکالیسم طالقانی در مواجهه با "رهبری انقلاب"، "نیروهای درون انقلاب" و "مسائل مبتلابه جامعه" مثل حجاب، قلعه شهرنو، گوشت یخ‌زده، شکنجه غیرسیستماتیک که در سال پنجاه و هشت شکل گرفت، بحران کردستان، دولت موقت و... بسیار وزن‌تر و متین‌تر است. در مجموعه برخوردهای آقای طالقانی با رویدادها چند عنصر وجود داشت: عنصر مسئولیت تاریخی، عنصر رادیکالیسم معقول، عقلانیت و محاسبه. شاید بتوان گفت فشاری که روی آقای طالقانی در سال پنجاه و هشت بود، به مراتب بیشتر از فشاری بود که روی دیگر نیروها بود. تحت این فشار، ایشان ترد، شکننده، احساسی و

خودبه‌خودی عمل نکرد و این مواجهه خیلی اهمیت دارد. آن رادیکالیسم هم‌آغوش با عقلانیت بود؛ ایفای مسئولیت تاریخی و حق‌گرایی. به این اعتبار، رادیکالیسم طالقانی، رادیکالیسم معقولی است که در مقایسه با رادیکالیسم سال‌های ۶۰-۵۷ راه‌گشا تر و تاریخی‌تر است.

محور پنجم مورد اختلاف هم نوعی مرزبندی در عمل است. این مرزبندی در "نوع تلقی از مشارکت در قدرت" است. بخش مهمی از جریان ملی - مذهبی، خود را یک هویت تاریخی و ماقبل تشکیلات می‌داند و فاصله خود

**در درون جریان ملی - مذهبی گرایش‌هایی وجود دارد که به دستمایه‌های تاریخی جریان ملی - مذهبی بسنده می‌کنند و تمایل کردن و سرمایه تازه به سرمایه پیشینیان اندوختن، یا مشاهده نمی‌شود یا کمتر مشاهده می‌شود. اما در درون همین جریان، نیروهایی وجود دارند که معتقدند به‌رغم استفاده از میراث پیشینیان باید حرف نو زد، کار نو کرد، تولید اندیشه و استراتژی کرد، سازماندهی نو و متناسب با شرایط به‌وجود آورد. اینها معتقدند اگر ملی - مذهبی در مدار صرفاً تاریخی خود باقی بماند، در سیر خود به یک فرقه تاریخی تبدیل می‌شود**

با قدرت را دور می‌داند. نه به این مفهوم که به لحاظ تئوریک قدرت را مذموم می‌داند و فی‌ذاته نمی‌خواهد در هیچ مرحله تاریخی در قدرت مشارکت کند، بلکه به این مفهوم که خود را بیشتر یک هویت فکری - سیاسی و اجتماعی می‌داند و پیش‌نیازها و آمادگی‌های لازم برای حضور در قدرت را در خود نمی‌بیند و معتقد است که مقدم بر حضور در مدار قدرت، باید حضور در عرصه عمومی داشت و به موازات آن صلاحیت‌های لازم را هم کسب کرد. به عبارتی استقرار در عرصه عمومی، مخاطب قراردادن مردم و کسب صلاحیت برای ایفای نقش اجتماعی را مقدم بر اخذ سهم از قدرت تلقی می‌کند. اما طیف دیگری در این جریان، فارغ از این تبصره‌ها، همیشه مشارکت در قدرت برایش یک اصل بوده و بین خود و قدرت، عنصر سومی به‌عنوان قضاوت عمومی را کمتر دخالت می‌دهد و قائل به ایفای نقش آگاهی بخش و کار توضیحی در عرصه عمومی نیست.

بر این اعتقاد همچنان که شرایط در همه‌جای دنیا "آکواریومی" شده -

به این مفهوم که به‌طور شفاف هر جریان فکری - سیاسی اختلافات درونی خود را در معرض قضاوت عمومی قرار می‌دهد - ان‌شاءالله جامعه ایران به سمتی برود که حتی جریانی مثل جریان ملی - مذهبی که از بیرون تصور می‌شود، با هم اشتراکات جدی داشته و کمتر اختلاف دارند، بتواند آزادانه و با حفظ حریم‌های تاریخی و کنونی، اختلافات خود را در کنار اشتراکاتش بروز دهد. بنا به علل مختلف این روزها، شرایط وحدت‌های آهین و انسجام‌های درهم تنیده به مانند دهه‌های پیشین تاریخی، وجود ندارد.

## هیچ اشکالی ندارد نیروهای مختلف

### از جمله ملی - مذهبی‌ها

### در رویکردی نقادانه نقد را از

### خود شروع کنند،

### نقدی که هم وجه استراتژیک داشته باشد،

### هم وجه تئوریک و هم وجه تشکیلاتی

## ملی - مذهبی در کشاکش حضور

### در بستر شبه‌دموکراتیک سال‌های ۷۶ به

### بعد، مقدماً منافع کلان را تعقیب می‌کرد

### و سپس چشم‌انداز خاص خودش را نیز

### داشت. چشم‌انداز خاص خودش

### این بود که ارتقای مدار پیدا کند

### و ارتقای مدار اجتماعی

### هم پیدا کرد

دوران، دوران اشتراک در عین اختلاف است و عموماً این قاعده را پذیرفته‌اند. اما طبیعتاً جریانی که حضور اجتماعی جدی دارد، اشتراکاتش بیش از اختلافاتش است. اختلافات را هم باید مشخص کرد تا هم در درون خود جریان باعث توهم نشود و هم در بیرون تصور نشود که این جریان کاملاً شسته و رفته، یکپارچه و بدون اختلاف است.

■ آیا به نظر شما وحدتی که بین نیروهای ملی - مذهبی وجود دارد، یک وحدت تقابلی و ناشی از گروه‌های فشار است، یا این که برای آن وجه اثباتی قائل هستید؟

□ اتفاقاً ائتلاف نیروهای ملی - مذهبی در زمانی شکل گرفت که جامعه در دوران گشایش و انبساط بود و فشار بر این نیروها به حداقل رسیده بود. اگر فشار دهه شصت یا فشار سال‌های ۸۱ - ۷۹ را با وضعیت سال ۷۸ و ۷۷ مقایسه کنیم، به نظر من فشار سال‌های دهه شصت و خصوصاً دو سال ویژه ۸۱ - ۷۹ به مراتب نسبت به دورانی که ائتلاف نیروهای ملی - مذهبی (در

سال‌های ۷۸ - ۷۷) شکل گرفت، بیشتر بوده است. در آن دوران، هم نوعی انبساط عمومی برقرار بود و هم انبساط نسبی برای ملی - مذهبی. به این مفهوم که امکانات ملی - مذهبی در سال‌های ۷۸ - ۷۷ نسبت به قبل و بعد از آن قابل مقایسه نبود. چون در طول سال‌های ۷۵ - ۶۰ تنها امکاناتی که برای نشر و ارتباط وجود داشت، یکی ایران فردا بود، یکی راه‌مجاهد در سال ۷۲ بعد از ۱۲ سال نشر، توقیف شد و به‌جز آن تعدادی جزوات فردی یا بعضاً جریانی، البته پیام‌هاجر هم بود که کیفیت دهه شصت آن با سال‌های بعد از دوم‌خرداد قابل مقایسه نبود - بعد از دوم‌خرداد کیفی‌تر و منعطف‌تر شد. اما غیر از اینها امکان ویژه‌ای وجود نداشت. البته به مناسبت‌هایی گاه و بی‌گاه جلساتی برگزار می‌شد که ارتباط خاصی با جامعه نداشت، ولی اگر شرایط سال‌های ۷۸ - ۷۷ را بخواهیم مرور کنیم، راه ملی - مذهبی به شهرستان‌ها و مخصوصاً به دانشگاه به‌طور چشمگیری نسبت به گذشته باز شد. جریان ملی - مذهبی از تربیون‌های دانشگاهی در سطح گسترده‌ای استفاده کرد. نشریاتی که بعد از دوم‌خرداد نیز متولد شدند، ستون‌هایی را به جریان ملی - مذهبی اختصاص می‌دادند. ضمن آن که نشریات جدیدی هم با به عرصه مطبوعات کشور گذاشتند. "چشم‌انداز ایران" در همین سال‌ها به جامعه مطبوعاتی پیوست. ایران فردا و پیام‌هاجر نیز کیفی‌تر و پرمخاطب‌تر از گذشته شده بودند و تربیون‌های اجتماعی خاص خود را پیدا کرده بودند.

نکته دوم آن است که در دوران جدید بستری به‌وجود آمد - شاید قبلاً هم وجود داشت، منتها این جریان از آنها استفاده نمی‌کرد - همچون انتخابات شوراهای که بستر جدیدی بود که ملی - مذهبی در آن فعال شد، انتخابات ریاست‌جمهوری سال هفتادوشش که اساساً در احیای مجدد ملی - مذهبی نقش عمده‌ای ایفا کرد و نهایتاً انتخابات مجلس ششم در سال هفتادوهشت. منظور از یادآوری این موارد آن است که شکل‌گیری ائتلاف، نه تنها در شرایط فشار نبود، بلکه در شرایط انبساط بود. اما واقعیت این است که هر زمان که ائتلاف یا اتحاد یا جبهه‌ای برپا می‌شود، وجود عنصر عاطفی را نمی‌شود در آن نادیده گرفت. عنصر عاطفه نیز در شرایط ویژه سال‌های ۷۸ - ۷۷ در شکل‌گرفتن ائتلاف ملی - مذهبی و برجسته‌شدن آن، نقش ایفا کرد، اما عناصر دیگری هم در این بروز و ظهور مشارکت داشتند.

اول این که جامعه ایران آموزش و عبرتی که از حوادث و عملکردهای دهه شصت - ویا دقیق‌تر بگوییم از سال شصت تا هفتادوپنج - گرفته، "انعطاف" است. انعطافی که شامل حال جریان ملی - مذهبی هم می‌شود. انعطافی که چهره‌های شاخص این جریان بعد از دوم‌خرداد داشتند، بیش از انعطاف سال‌های شصت تا هفتادوپنج بود. حتی مهندس سبحانی که به تعبیر دوستان، "اذن" یعنی به‌گوش بودند و شرح صدر داشتند، انعطافی که بعد از سال هفتادوپنج نشان داده و تأکید ویژه‌ای که به ضرورت حفظ جریان راست در ترکیب سیاسی و فکری ایران کرده است، نشان‌دهنده انعطاف افزوده در دوران جدید است. همین نشریه چشم‌انداز ایران را اگر با راه‌مجاهد دهه شصت مقایسه کنید، انعطاف و مدارا در آن بیشتر نمایان است. دیگر دوستان و جریان‌ها هم نسبت به گذشته انعطاف جدی پیدا کرده‌اند. یعنی همه پذیرفته‌اند که راه‌حل نهایی ایران، حفظ همه نیروهای فکری - سیاسی و تنفس مسالمت‌آمیز است. این آموزش که برگرفته از شرایط ویژه سال‌های



شصت تا هفتاد و پنج است، در شکل گرفتن ائتلاف ملی - مذهبی مؤثر بود. نکته دوم که برادر دوقلوی انعطاف و واقع گرایی است، "پرهیز از مرزبندی های قاطع" است. به اعتباری، در نقطه عطف دوم خرداد، دوره مرزبندی های قاطع به سبک گذشته سر رسید. این نیز در پیوند و همگرایی جریان ملی - مذهبی دخالت داشت. یک نکته استراتژیک - تاریخی هم وجود دارد و آن این است که در دورانی که ما به سر می بریم و تنفس فکری - سیاسی می کنیم، مردان سترگ و جریان های محوری و همه پذیر وجود ندارند. شاید این ویژگی بین المللی هم باشد، ایران هم جزیی از جهان کنونی است. دیگر مصدق سی و دو و آقای خمینی پنجاه و هفت در عرصه سیاسی - اجتماعی حضور ندارند.

در عرصه استراتژیک حنیف نژادی وجود ندارد، در عرصه ایدئولوژیک شریعتی حاضر نیست، از منظر تشکیلاتی هم همین طور؛ جبهه ملی اولی که چتر وحدت روی سر همه نیروهای ایران خواه و مترقی باز بشود وجود ندارد، نهضت آزادی دهه چهلی که نقطه اتفاق و منزلگاه نیروهای هم ملی و هم مذهبی و هم جوانان رادیکال باشد، حاضر و ناظر نیست. دیگر سازمان مجاهدین بدو تاسیس که در زمان اعلام موجودیت توانست اعتماد همه نیروهای مبارز مذهبی و حتی غیر مذهبی را جلب کند، وجود ندارد. از این منظر، جهان و ایرانی که ما در آن زندگی می کنیم، دورانی را سپری می کند که باید آن را "عصر متوسطا و کوچک ها" نامید. در ائتلاف ملی - مذهبی هم غیر از یکی دو چهره که وزانت تاریخی و ویژه ای دارند و در پروسه پنجاه ساله اواخر دهه بیست تا اواخر دهه هفتاد، همیشه حاضر و ناظر بودند، بقیه متوسطا و کوچک ها هستند.

نقطه مبارک و برجسته ای که همه به آن رسیده اند این است که خودشان به تنهایی نمی توانند کار محیر العقول و ویژه ای انجام بدهند. دوران، دوران همگرایی و هم پیوندی است و تاریخ و جامعه جلو نمی رود، مگر این که همه به طور کیفی مشارکت داشته باشند.

■ شما با توجه به مقطع اخیر که از سال ۱۳۷۶ آغاز شده، حرکت مردم را پایه تحولات می دانید، تأثیر پذیری متقابل طیف های ملی - مذهبی را از این موج چگونه ارزیابی می کنید؟

□ این جریان در پروسه تحول منجر به دوم خرداد به سهم خود شرکت داشت. این طور نبود که بستری بیرون از جریان ایجاد بشود و این جریان صرفاً استفاده کننده ویژه از این بستر باشد، بلکه خود نیز در حد قد و قواره روز و تاریخی خود در تحقق نقطه عطف دوم خرداد مشارکت داشت. اما در مواجهه با این پرسش این که تأثیر پذیرفت، بله تأثیر پذیرفت. ملی - مذهبی از بسترهایی که به طور کلان در جامعه تعبیه شده بود، استفاده کرد؛ قبل از آن امکان انتخابات شوراها نبود، امکان شرکت در انتخابات ریاست جمهوری وجود نداشت. ملی - مذهبی در عمل از سال شصت تا هفتاد و چهار - غیر از یکی دو استثنا - در انتخابات با رویکرد تحریمی، داشت. شرایط جدید و بسترهایی که در دل شرایط جدید به وجود آمد، در بازدهی های جریان ملی - مذهبی مؤثر بودند.

تأثیر دیگر آن بود که تربیون های ملی - مذهبی تیراژ پیدا کرد. یعنی اگر ایران فردا تا قبل از انتخابات سال ۷۶، تیراژ متوسط ۲۰۰۰ داشت، بعد از

دوم خرداد در مقطعی شاهد بودیم که به ۷۰۰۰۰ رسید، دیگر تربیون های انتشاراتی ملی - مذهبی هم همین طور. از سویی در دانشگاه به روی این جریان باز شد، دروازه شهرستان ها به روی جریان ملی - مذهبی گشوده شد، در حالی که قبلاً بسته تر بود و مخاطبان این جریان با استفاده از این فرصت ها، بیشتر شد و ملی - مذهبی توانست به عنوان یک جریان تاریخی خودش را به روز کند و به لحاظ تشکیلاتی از حاشیه به متن آمد و این تحول بسیار مهم بود.

اگر مجموع عملکرد جریان را از سال شصت تا هفتاد و پنج، در نظر بگیرید، دو یا سه نشریه با شرایط خاص خود منتشر و در کنار آن مراسم و مجالس مناسبتی نیز برگزار می کرد. مخاطبانش حداقلی بودند. ز مناصب اجرایی هم تا قبل از سال شصت فاصله گرفته بود و دستی در اجرا نداشت و در مجموع امکان قدرت مانور اجتماعی کمی داشت و حاشیه نشین بود؛ یعنی کمتر منتقد بود و بیشتر سکوت می کرد. اما اتفاقی که رخ داد، ز سال هفتاد و پنج به بعد ملی - مذهبی از جایگاه تماشاگران آرام آرام به کنار بیست آمد و بعد از آن، در انتخابات مجلس ششم در بهمن ماه سال ۷۸، به عرصه و متن قدم گذاشت. وقتی که به متن آمد، خودش حد و اندازه خودش را می شناخت و خود را به عنوان یک نیروی تعیین کننده تلقی نمی کرد. همچنان که خیر و برکت بعد از شرایط دوم خرداد به نسبت به همه نیروها رسید، به ملی - مذهبی ها هم رسید. هر حرکت اجتماعی در سیر تاریخی خودش تراوش های میمون و خجسته ای دارد که ممکن است ب توزیع منطقی و عادلانه به همه نرسد، اما هر کس به نسبت تلاش خود، می تواند از آن استفاده کند؛ ملی - مذهبی ها هم از موج بعد از دوم خرداد استفاده معقولی کردند، نه استفاده فرصت طلبانه.

■ بعضی معتقدند که چپ روی هایی هم صورت گرفت. همین که گفته می شود در دانشگاه ها یا شهرستان ها گشوده شد، شاید بهتر بود آرام تر پیش می رفت و با این سرعت وارد جو دانشجویی نمی شد. شاید همین حضور چشمگیر باعث بروز عکس العمل ها شد. از مصادیق این چپ روی ها؛ مصاحبه با رسانه های خارجی پیرامون اصل ولایت فقیه یا قانون اساسی، آن هم بلافاصله پس از رخداد دوم خرداد و یا دادن بیانیه هایی که در آن جمهوریت اصل گرفته شد و جایگاه اسلامیت در آن مشخص نبود و یا متن برخی از سخنرانی ها و میزگردهایی که در دانشگاه ها برگزار می شد و شعارهایی که در برخی مراسم داده می شد.

□ حضور ملی - مذهبی ها - مشخصاً طیف ایران فردا در دانشگاه و شهرستان و خصوصاً دانشگاه - حضور تشکیلاتی نبود، بلکه بیشتر یک حضور هویتی بود. دوستانی که به دانشگاه می رفتند، رابطه تشکیلاتی با تحکیم وحدت و انجمن های اسلامی نداشتند. در دستگیری ۷۹ و ۸۰ هم خیلی تلاش شد که رابطه تشکیلاتی را اثبات کنند، اما چون اساساً چنین رابطه ای وجود نداشت، اثبات کردنی هم نبود. باید عنایت داشت که این جریان در شرایط پرتنهاب سال های ۷۶ تا ۷۹ در دانشگاه نقش تعدیل کننده و عقلانیت بخش ایفا کرد. به این مفهوم که در حادثه کوی دانشگاه، در شرایطی که چهره های شاخصی از جریان های دیگر توانستند

التهاب روز شنبه را مرتفع و از خروج توده دانشجویی از کوی به سمت خیابان جلوگیری کنند، شخص مهندس سحابی با یک حضور بزنگاهی توانست نقش فروکش دهنده التهاب را ایفا کند.

در دورانی که انجمن‌های اسلامی و تحکیم وحدت، آرام آرام از مذهب عبور می‌کردند، همین طیف ملی - مذهبی نقش بازدارنده، شرح دهنده و دفاع از ضرورت حفظ هویت مذهبی انجمن‌های اسلامی و تحکیم وحدت را ایفا کردند. اما این را می‌توانیم بپذیریم که حجم حضور ملی - مذهبی در شرایط مورد نظر، متناسب و همخوان با بود و وجودش نبود. یعنی به نسبتی که یک جریان، حرف و استراتژی نو و سازماندهی متناسب با تحولات ارائه کند و به دوران خود بپردازد. این صلاحیت را دارد که گستره ارتباطات عمومی خود را هم افزایش دهد. لذا انتقاد "نمود بیش از بود" تا حدی قابل قبول است. البته این جریان در سال‌های هفتاد و پنج تا هفتاد و نه در حوزه‌هایی تولید استراتژی کرد؛ از جمله تحلیل استراتژیک در حوزه دانشگاه و تحلیل‌های استراتژیک در درون روند اصلاحات. همچنین تلنگرهای تاریخی به ذهن بی‌حافظه نسل نو زد. اما این میزان از تولید استراتژی، همخوان با آن میزان از بروز و ظهورش نبود. این را باید صادقانه بپذیرفت، برای یک نیرو نباید افت داشته باشد که یک واقعیت را بپذیرد. نه تنها باید بپذیرد، بلکه باید خود آن را مطرح کند. ضرورتی که فراروی نیروی ملی - مذهبی وجود دارد این است که دوستان عنوان می‌کنند که شیوه بزرگان همیشه آن بوده که حرکت نو را با نقد شروع کرده‌اند، هیچ اشکالی ندارد نیروهای مختلف از جمله ملی - مذهبی‌ها در رویکردی نقادانه نقد را از خود شروع کنند، نقدی که هم وجه استراتژیک داشته باشد، هم وجه تئوریک و هم وجه تشکیلاتی.

در مجموع این انتقاد به همه نیروها وارد است که بعد از سال ۷۶، گویی که مجموعه‌ای از طیف‌های سنتی در جامعه ایران وجود عینی ندارند، هیچ‌کس به فکر نیروهای سنتی نبود، از جمله ملی - مذهبی‌ها. جامعه ایران در برگیرنده طیف‌هایی از مردم است که رویکردشان، رویکردی سنتی است و حرجی هم بر آنها وارد نیست. کسی کار آموزشی ویژه‌ای با آنها نکرده بود که از رویکرد سنتی آرام آرام بتوانند به سمت یک رویکرد منطقی‌تر فاصله بگیرند. غیر از حوزه مرکزی ایران در حوزه‌های مرزی کشور هم نیروهای اهل سنت سکونت دارند. اهل سنت، سنتی‌تر از شیعه‌هایی هستند که در مناطق مرکزی ساکن‌اند. بخش قابل توجهی از جامعه شهری تهران هم - که از همه جا به اصطلاح مدرن‌تر است، ولی نه به مفهوم واقعی - جزو نیروهای سنتی هستند. این که در این پنج سال، مجموع نیروهای تحول طلب به نیروهای سنتی رویکرد مثبت نداشتند و از آنها غافل بوده‌اند، قابل انکار نیست. ملی - مذهبی هم به سهم خودش در این غفلت سهیم است. اگر با نیروی سنتی مفاهمه و یا دیالوگی برقرار می‌شد، شاید خیلی سریع‌تر می‌شد بین نیروهای سنتی و نیروهای سرکوب‌گری که از نیروی سنتی در جامعه ایران به عنوان سپر تاریخی استفاده کردند، مرزبندی کرد. یا حداقل نیروهای تحول طلب می‌توانستند با برخورد هایشان نیروهای سنتی را به جانب تفکر راست سرکوب‌گر و ضد اصلاحات و ضد تحول نرانند. ملی - مذهبی هم بیشتر هم و غم خودش را در آن دوران متوجه مخاطب قرار دادن نیروهای نو

و نسل نو کرد. نه به همان اندازه، اما در یک سبک - سنگین کردن منطقی، باید حسابی هم برای رویکرد به نیروهای سنتی باز می‌کرد. اگر این اتفاق می‌افتاد، ضریب آشتی ناپذیری یا آنتاگونیسم در ایران کاهش پیدا می‌کرد و الان هم این اتفاق باید رخ دهد. یعنی در محاسبه‌های استراتژیک، مخاطب قرار دادن نیروهای سنتی باید در دستور کار قرار گیرد. می‌توان گفت یکی از درس‌های مهم سال‌های اخیر همین مسئله است.

■ آیا نقطه عطف دوم خرداد (۱۳۷۶) همان مواضع اعلام شده نیروهای ملی - مذهبی یا سرمقاله‌های ایران فرداست و یا ابعاد پیش‌بینی نشده‌ای هم دارد؟

□ روندی که منجر به رخداد تاریخی دوم خرداد شد، تقریباً مشارکتی بود. چند اتفاق صورت گرفت تا دوم خرداد رقم خورد؛ نخست روند انباشت تئوریک، که هم درون نظام و هم بیرون نظام صورت گرفت، هسته‌ای که در واقع چپ رانده شده از سیستم در دوران آقای هاشمی رفسنجانی بود و در مؤسسه مطالعات استراتژیک منزل گزید، توانست با استفاده از امکانات ویژه پژوهشی و ارتباطی به سطحی از انباشت دست پیدا کند. این یک وجه قضیه بود. دوم، حرکت دکترسروش و طیف نشریه کیان بود حرکتی که از انتهای دهه شصت شروع شد و تا نیمه دهه هفتاد پیش آمد. سوم، مجموعه برخورد‌های آیت‌الله منتظری و طیفشان هم - کمتر فکری و بیشتر سیاسی - در روند مشارکت تحول بخش مؤثر بود. اگر بخواهیم در درون حاکمیت سیر کنیم، تک عنصری هم مثل آقای کدیور، تلاش‌های نظری داشتند که آن نیز به سهم خود در روند انباشت تئوریک تأثیر داشت، همچنان که محصولات فکری آقای شستری. از منظر استراتژیک هم سرمقاله‌های نشریه "عصر ما" در تحول فکری - استراتژیک این دوره تأثیر گذار بودند. کما این که بعضی سرمقاله‌ها و مقاله‌های روزنامه سلام نقش این چنینی را ایفا می‌کرد. اینها مجموعه تلاش‌های درون حاکمیتی بود که در آن انباشت فکری قابل رؤیت است.

در بیرون حاکمیت، ملی - مذهبی‌ها مشارکت داشتند. لائیک‌ها و چپ‌ها هم با انتشار نشریات و فصل‌نامه‌هایی مثل دنیای سخن، فصل‌نامه گفت‌وگو، آدینه و... در کنار مشارکت در شبه نهضت ترجمه‌ای که در نیمه اول دهه هفتاد، پیرامون بحث‌های پلورالیزم و هرمنوتیک و بحث‌های فکری جدید که از اروپا به ایران آمد، به سهم خودشان ایفای نقش کردند. در جریان ملی - مذهبی، نشریه ایران فردا در طرح بحث‌های جامعه مدنی نقش داشت. البته اگر منصفانه بخواهیم بگوئیم، بحث جامعه مدنی را اول لائیک‌ها مطرح کردند که در سیر خودش به ایران فردا و بعد به کیان رسید. شخص مهندس سحابی در انباشت بحث‌های تئوریک اقتصاد سیاسی و بحث‌های نظری ملی، مشارکت فعال داشته است. ایده توسعه درون‌گرا، نقد برنامه تعدیل ساختار اقتصادی در سال ۱۳۶۷، نقد نظم نوین جهانی نیز سرمقاله‌های ایران فردا، نمونه‌ها و نمادهای چنین مشارکتی است. از سوی مهندس سحابی با رویکردهای تاریخی خود تا حدی تلنگرهایی به حافظه تاریخی بسته جامعه زد. تلاش‌های فردی دکتر پیمان مثل جزوات معرفت‌شناسی که در آن دوره منتشر می‌کرد و نیز تلاشی که آقای میثمی در چارچوب نوشته‌های جزء نگر و حافظه تاریخی خود داشت و دیگر تلاش‌های

همه این مجموعه را نیز باید در انباشت عمومی که به رخداد تاریخی دوم خرداد منجر شد، در نظر گرفت.

هیچ تحول تاریخی بدون اتکا به یک انباشت عمومی صورت نمی‌گیرد. انقلاب مشروطه محصول انباشت فکری بود که ده سال قبل از مشروطه آغاز شد، چه توسط منورالفکرانی که از خارج آمدند و چه توسط جنبش تنویر افکار داخلی. نهضت ملی محصول حرکت تنویر، آموزشی شخص دکتر مصدق متکی به تجارب بعد از مشروطیت وی تا دهه بیست بود که در درون خود منجر به ارائه دستاورد "تنوری موازنه منفی" شد. تنوری موازنه منفی و آموزش‌های شخص دکتر مصدق در طول دهه بیست منجر به شکل‌گیری مبانی نهضت ملی گردید.

تلاش شگرف و خستگی‌ناپذیری که بعد از سرکوب پانزده خرداد توسط جریان‌های نو تأسیس در جامعه ایران شکل گرفت - مشخصاً مجاهدین بنیانگذار و تا حدودی فدائیان خلق و به لحاظ انفرادی مرحوم شریعتی - انباشت فاحشی را شاهد بودیم که در سیر خود منجر به مبارزات ایدئولوژیک - قهرآمیز دهه پنجاه شد و در ادامه به انقلاب ۵۷ رسید. در دوران جدید هم مجموعه تلاش‌هایی که از اواخر دهه شصت تا نیمه دهه هفتاد صورت گرفت، مبانی تنویریک جنبش کلان واقع شد که در آن طیف‌های ملی - مذهبی هم با امکانات کمتر از متوسط، به سهم خود ایفای نقش کردند.

اما این که حرکت دوم خرداد را همان چیزی بدانیم که ملی - مذهبی‌ها ترسیم کرده بودند، شاید از انصاف خارج باشد و به منزله این باشد که نقش دیگر نیروهای خارج از این حوزه را نادیده بگیریم. نه، منصفانه این است که در این حوزه نیروهای فکری درون حاکمیت و نیروهای لائیک خارج از حاکمیت هم ایفای نقش کرده‌اند.

■ برخی مخالفان معتقدند که طیف ملی - مذهبی در همراهی دوم خردادی‌ها به دنبال مقاصد خاص خود و حتی براندازی است، نه ثبات جامعه و جمهوری اسلامی، ضمن این که اصل بر برائت است، شواهد و قرائن علیه این اتهام چیست؟

□ طبیعی است که در درون هر حرکت عمومی، نیروهای مشارکت‌کننده، دیدگاه‌های خصوصی خودشان را هم پیگیری می‌کنند. هر نیرویی یک منظر استراتژیک داخلی نیز دارد. کما این که جریان ملی - مذهبی هم در زمان حضور در انتخابات مجلس ۷۸ سه شعار محوری داشت، "پس‌زدن راست - نه حذف راست - پیش‌بردن اصلاحات" و "ارتقای مدار ملی - مذهبی". اگر

آن دو عنصر اولیه شعار را به لحاظ استراتژیک، عمومی و کلان تلقی کنیم، عنصر سوم طبیعتاً اختصاصی است. ولی ملی - مذهبی در کشاکش حضور در بستر شبه‌دموکراتیک سال‌های ۷۶ به بعد، مقدماتاً منافع کلان را تعقیب می‌کرد و سپس چشم‌انداز خاص خودش را نیز داشت. چشم‌انداز خاص خودش این بود که ارتقای مدار پیدا کند و ارتقای مدار اجتماعی هم پیدا کرد

و سطح مخاطبینش افزایش یافت. شعارهایش همه‌گیرتر و بیشتر از گذشته در جامعه طرح شد. این اتفاق افتاد و حرجی هم به یک نیرو نیست. کما این که هر نیرویی در هر دوره، ضمن این که با جنبش کلان همراهی می‌کند و همگرایی دارد، به تحولات درونی خود هم می‌اندیشد. به نظر من این امری غیراخلاقی نیست و یک قاعده استراتژیک است. منتها طبیعی است که هر نیرو در هر دوره، خصوصاً شرایط ویژه‌ای که در آن قرار داریم، منافع کلان ملی را باید مقدم بر منافع اختصاصی بداند. تقدم منافع ملی بر منافع گروهی و خصوصی شعار و رویه دیرینه ملی - مذهبی بوده است. با این تبصره من وارد پاسخ‌دادن به بقیه متن سؤال می‌شوم:

چند نکته قابل تأکید است؛ ممیزه‌های جدی بین ملی - مذهبی و نظام وجود داشته و دارد. ممیزه‌هایی که از جنس فکری - هویتی است. حضور ملی - مذهبی در پروسه اصلاحات به مفهوم نادیده گرفتن این ممیزه‌ها نبوده و نیست. برخی از آنها هم به روندهای دهه ۶۰ برمی‌گردد. مثل روند ادامه جنگ بعد از خرمشهر، روند حذف سیاسی - فکری در جامعه، روند درون‌زندان‌ها و روند رانت‌خواری که از انتهای دهه ۶۰ شروع شد و در دهه ۷۰ اوج گرفت. اینها ممیزه‌های جدی ملی - مذهبی با نظام مستقر است. این را باید در نظر

داشت که ملی - مذهبی هیچ‌وقت نگفته که از هویت و مرزبندی‌هایش دست کشیده است. ضمن پیوستن به جریان عمومی، این ممیزه‌ها را هم داشته و دارد. این یک‌سوی قضیه است، سوی دیگر قضیه، الگویی بود که ملی - مذهبی از ۷۶، خصوصاً از ۷۸ به بعد که جریان اصلاحات وارد یک دوران التهاب شد، ارائه کرد. این الگو، الگوی دربرگیرنده‌ای بود، به این مفهوم که عنصر مدارا در درونش کاملاً لحاظ شده بود. در این الگو حضور همه جریان‌های فکری - سیاسی ایران از جمله جریان راست فکری در حد وزن خودشان لحاظ می‌شد. در الگوی مدارایی که از آن حذف بیرون نمی‌آید، طبیعتاً براندازی هم بیرون نمی‌آید. رگه دیگری را هم که به عنوان شعار استراتژیک مطرح کرد و هنوز هم روی آن ایستاده، نفی خشونت بود؛

## در الگوی مدارایی که از آن حذف بیرون نمی‌آید، طبیعتاً براندازی هم بیرون نمی‌آید

من یک تصریح اخلاقی - استراتژیک می‌کنم؛ روی مشی نمی‌توان فرصت‌طلبی کرد. اگر کسی به مشی‌ای رسیده باشد، نمی‌تواند برای سال‌ها با آن بازی کند. مشی مثل فرزند است، انسان او را می‌پروراند و بزرگ می‌کند و از آب و گل درمی‌آورد تا به سرنوشت و فرجامی رهنمون شود. یک نیرو نمی‌تواند دو دهه برانداز باشد، اما هویت خود را بر ملا نکند!

گفت و گو به جای رویکردهای فیزیکی. نیرویی که روی این شعار می ایستد، نیرویی نیست که بخواهد تضادهای خودش را با شرایط موجود، آشتی ناپذیر و آنتاگونیستی کند و گزینه‌ای براندازانه را پیش بگیرد. اما چند نکته دیگر نیز جای تأمل و تعمق دارد؛ حضور در انتخابات مجلس، پروسه‌های قانونی بود که ائتلاف ملی - مذهبی در آن پروسه اعلام موجودیت کرد.

نکته قابل توجه دیگر این است که هویت قانونی جریان ائتلاف ملی - مذهبی را قوه مجریه پذیرفت. به این مفهوم که ائتلاف ملی - مذهبی اعلام موجودیت کرد، دوماه فعالیت ستادی داشت و در آن دوماه هیچ تذکری و هیچ تهاجمی از جانب نیروهای در اختیار قوه مجریه نسبت به فعالیت ستادی جریان صورت نگرفت. در دوران فعالیت ستادی، چهار مصاحبه مطبوعاتی و دوازده میزگرد مطبوعاتی در سه منطقه تهران برگزار شد. امنیت این دوازده میزگرد و آن چهار مصاحبه مطبوعاتی در هر سه منطقه توسط کلانتری هر منطقه تأمین می شد. چه طور ممکن است که یک گروه غیرقانونی باشد، اما پلیس، امنیت جلسات آن را حفاظت کند؟!

نکته دیگر این بود که نامزدهایی که اختصاصاً از طرف نیروهای ملی - مذهبی معرفی شده بودند و در هیچ لیست دیگری حضور نداشتند، توسط شورای نگهبان تأیید شدند؛ آقای عمرانی، آقای بهزادی، خانم فرهنگ خواه، آقای سعید مدنی، آقای علیرضا رجایی (که البته نام وی در لیست دانشجویان هم بود)، تأیید آنها به منزله تأیید نمایندگان فکری نیروی ملی - مذهبی بود. نکته دیگر این که ائتلاف ملی - مذهبی در دوران فعالیت ستادی به عینه از همه امکاناتی که دیگر نیروهای قانونی استفاده می کردند بهره برد مصاحبه مطبوعاتی و تبلیغات و... کمالین که سهمیه کاغذی که به تمام نامزدها تعلق می گرفت به نامزدهای ملی - مذهبی هم تعلق گرفت. نکته دیگر این که در شهرستان‌ها، فرمانداری‌ها برای این که سهمیه کاغذ و اجازه فعالیت تبلیغاتی - انتخاباتی به نامزدهای همان حوزه را بدهند، برای تحویل سهمیه کاغذ به نامزدهای اختصاصی و مورد حمایت ائتلاف، تأییدیه ستاد تهران ملی - مذهبی را از آنها می خواستند. ستاد تهران هم با مهر و امضا آنها را تأیید می کرد و آن تأییدیه ستاد ائتلاف نیروهای ملی - مذهبی، از طرف استانداری‌ها و فرمانداری‌ها پذیرفته شده بود. چه طور ممکن است یک نیرو برانداز باشد و رویکرد غیرقانونی داشته باشد، اما نمایندگان وزارت کشور در استان‌های مختلف مهر و امضایش را بپذیرند؟!

در همان یک هفته‌ای که فرصت تبلیغاتی برای همه بود، جریان ملی - مذهبی هم در سطح وسیعی برای درج آگهی‌های تبلیغاتی از روزنامه‌های رسمی استفاده کرد، روزنامه‌های رسمی مثل ایران، همشهری و اطلاعات، به اضافه درج آگهی در سایر روزنامه‌ها که رسمی نبودند، مثل عصر آزادگان و فتح. بعد از رد صلاحیت نامزدهای ملی - مذهبی، تمام نامزدهایی که صلاحیتشان رد شده بود، به اضافه بخش دیگری از فعالان که اصلاً در انتخابات نامزد هم نشده بودند، برای اعتراض به وزارت کشور رفتند. مدیرکل سیاسی وزارت کشور، آنها را به سالن کنفرانس هدایت کرد و خودش هم در جلسه حضور پیدا کرد و در آن جلسه پرسش و پاسخ و نقد صورت گرفت. آیا ممکن است که وزارت کشور یک نظام مستقر، پذیرای نسبتاً رسمی یک جریان غیرقانونی و برانداز باشد؟! با توجه به این که بعد هم روی

این دیدارها کار خبررسانی صورت می گرفت.

قبل از ائتلاف هم نیروهای ملی - مذهبی به صفت فردی یا جمعی در انتخابات شوراها در سال ۷۷ شرکت کردند. آنجا هم سه - چهار نفر از نامزدهایشان تأیید شده بودند و تا آستانه ورود به شورای شهر تهران هم قرار گرفته بودند. با تشکیل شورای شهر تهران اولین نامزدی که برای شهرداری شهر تهران در نظر گرفتند، مهندس سحابی بود. از مهندس سحابی در اردیبهشت ۷۸، دعوت کردند که برای ارائه برنامه‌اش به قصد شهردار شدن در شورای شهر حضور پیدا کند. مهندس نه به قصد پذیرش سمت شهردار که برای نقد عملکرد شهرداری در شورای شهر حاضر شد. مگر ممکن است که یکی از چهره‌های شاخص یک جریان برانداز و غیرقانونی در یک نهاد رسمی شبه دولتی حاضر بشود؟!

وجه نظری و تاریخی قضیه این است که از سال شصت که فاز مسلحانه توسط نیروهای برانداز شروع شد، جریان ملی - مذهبی نسبت به آن رویکرد نقادانه داشت. نه آن گزینه را پذیرفت و نه از آن حمایت کرد و به طرق مکتوب و غیرمکتوب موضع نقادانه خود را اعلام و فرجام و سرنوشت استراتژیک آن حرکت را - که به اعتقاد ما در آن دوره هیچ فلسفه تاریخی نداشت - پیش بینی کرده بود. خودش هم در پروسه ۶۰ تا ۷۵ هیچ نمایه و نشانه‌ای بروز نداد که حاکی از رویکرد مسلحانه و غیرمسالمت آمیز باشد. مجموع برخوردهایش هم با حاکمیت، برخوردهای تضاد - وحدتی بود. در سال ۷۹ که ملی - مذهبی‌ها دستگیر شدند، از مجموعه حاکمیت، دو قوه، آن را تأیید می کرد و حتی در آخرین بیانیه ائتلاف ملی - مذهبی که با عنوان "ملی - مذهبی‌ها دشمن نیستند" که در اسفند ۷۹ منتشر شد، بخشی از این موارد تاریخی و نظری تصریح شده بود.

نکته قابل توجه دیگر این که به لحاظ نظری، ملی - مذهبی‌ها خودشان در پروسه تئوریک منجر به تحول سال ۷۶، شریک بودند. نیرویی که برانداز باشد و تکلیف خودش را با یک مجموعه، اساساً روشن کرده باشد و قائل به بروز و ظهور هیچ تحولی در چارچوب شرایط موجود نباشد، به طور طبیعی در روند تحول فکری - نظری مشارکت نمی کند و به سازماندهی و جذب نیرو و تدارک عمل قهرآمیز و مسلحانه می پردازد و تشکیلاتش را زیرزمینی می کند. در حالی که این جریان حرکت معکوس را طی کرد؛ از کم نمودی دهه ۶۰، به دوران نمود، برجستگی و قابل رؤیت شدن سال‌های ۷۶ تا ۷۹ رسید و کاملاً علنی بود.

نکته دیگر این است که همه دعوت‌هایی که از دانشگاه‌ها از این جریان صورت می گرفت، همه قانونی بوده است. هر کس بخواهد در دانشگاه سخنرانی کند، حتماً باید از شورای فرهنگی دانشگاه مجوز داشته باشد. در شورای فرهنگی دانشگاه، نماینده رئیس دانشکده به عنوان نماینده رسمی وزارت علوم در آن دانشگاه حضور دارد. همه محمل‌ها و حوزه‌های حضور جریان ملی - مذهبی، چه در شهرستان و چه در دانشگاه، کاملاً قانونی بود. لذا مرزبندی تاریخی - نظری به گزینه براندازی، حضور در پروسه تحول تئوریک، مشارکت در پروسه انباشت فکری - نظری و تاریخی، رویکرد آموزشی به نسل نو، اعتقاد به تحول درونی جامعه، پرهیز از برخورد فیزیکی، نفی خشونت، ارائه الگوی مدارا با تأکید بر عدم حذف هیچ نیرویی و حضور



همه نیروها حتی جریان راست فکری و از طرف دیگر بسترسازی در جریان یک حرکت کاملاً قانونی مثل انتخابات، اینها همه شاخص آن است که نمی‌توان به این نیرو، نیروی غیرقانونی و نیروی برانداز اطلاق کرد.

من یک تصریح اخلاقی - استراتژیک می‌کنم؛ روی مشی نمی‌توان فرصت‌طلبی کرد. اگر کسی به مشی‌ای رسیده باشد، نمی‌تواند برای سال‌ها با آن بازی کند. مشی مثل فرزند است، انسان او را می‌پروراند و بزرگ می‌کند و از آب و گل درمی‌آورد تا به سرنوشت و فرجامی رهنمون شود. یک نیرو نمی‌تواند دو دهه برانداز باشد، اما هویت خود را بر ملا نکند! یک نیرو هر قدر هم که پیچیده باشد، نمی‌تواند این‌گونه عمل کند. کما این که در حد فاصل سال‌های ۵۸ تا ۶۰، نیرووهایی که تصور می‌شد عمل‌قهرآمیز از آنها سر بزند، در کوتاه‌ترین زمان و فاز ممکن، تمایل خود را بروز دادند، لذا آنها هم فرصت‌طلبی نکردند، هر چند که ما به استراتژی آنها نقد داشته باشیم. در مورد ملی - مذهبی هم این قاعده صدق می‌کند - من از طرف خودم حرف می‌زنم، نه از طرف جمع - من اگر روزی به گزینه قهرآمیز برسم، روی آن عمل خواهم کرد. اگر هم قبلاً رسیده بودم حتماً روی آن عمل می‌کردم. مشی، جای فرصت‌طلبی، بازی و پنهان‌کاری نیست. مشی، ظرفیتی است که باید بروز و ظهور متناسب با خودش را داشته باشد، خود جمهوری اسلامی هم همین‌طور بود. دوره‌ای گفت که صدام باید برود و روی آن ایستاد؛ حالا بخشی از هزینه‌اش را خودش پرداخت و بخش مهمی را هم جامعه داد. روی صدور انقلاب ایستاد؛ جاهایی خودش هزینه داد، جاهای بیشتری را هم جامعه پرداخت. نظام روی مشی تسویه، ۲۲ سال عمل کرده، هنوز هم ایستاده است. هر نیرویی - چه نظام و چه غیرنظام - در کادر مشی برگزیده خودش باید تحلیل بشود. خود نظام روی مشی خودش بازی نکرد، وقتی به تسویه نیروها رسید، تسویه کرد. به صدور انقلاب که رسید، سعی کرد انقلاب را صادر کند و به تعدیل ساختار هم که رسید، تعدیل ساختار کرد. به لائیسزم منهای محتوای ایدئولوژیک و ارزش‌های اول انقلاب هم که رسید، روی آن عمل کرد و به‌طور نسبی جناح‌هایی هم دارند از آن حمایت می‌کنند. نیروی ملی - مذهبی هم تابع این قاعده است، از این به بعد هم به هر مشی که برسد به آن عمل می‌کند. عمل روی مشی، اصل است. چه در گذشته و چه در حال این نیروها نفاق در مشی به خرج ندادند و نخواهند داد. اگر آقای مهندس سبحانی یک نیروی برانداز بود - حالا کاری با منش وی نداریم که اساساً برخورد قهرآمیز با ذات و ضمیرش نمی‌خواند - مگر یک نیروی برانداز وقت اضافی دارد و مگر کمبود فکری دارد که دو دهه از عمرش را صرف تبیین و توضیح توسعه درون‌گرا، منافع ملی و بحث‌های استراتژیک بکند، به حافظه‌های تاریخ تلنگر بزند و ۲۰ سال روی چه نباید کرد بایستد؟ جاهایی که جریان ملی - مذهبی از لحاظ تاریخی منفعل شد و سکوت پیشه کرد، در کارنامه‌اش عمل ویژه‌ای نمی‌بینید. در دوره‌ای که به خیز مجدد رسید، نشانه‌هایی از عناصر خیز مجدد دیده می‌شود. اکنون هم متناسب با مرحله خودش نشانه‌هایی از بروز و ظهور در آن می‌بینید. به نظر من نه نفاق در مشی بود و نه تناقض در مشی. عملاً با همه هزینه‌ای که بخشی از نظام در سال‌های ۷۹ و ۸۰ برای برانداز جلوه‌دادن این جریان پرداخت، نه تنها جامعه باور نکرد، بلکه سمپاتی عاطفی نسبت به این جریان بیشتر هم شد.

حتی موقعیت تاریخی جریان و جایگاهش در مدار اجتماعی هم فراتر از بود خودش نمود پیدا کرد. این شاخصه‌ها نشان می‌دهد که نه تنها جامعه اتهامات را نپذیرفت، بلکه بخشی از نظام هم نپذیرفت. رئیس‌جمهور به‌عنوان اجراکننده قانون اساسی و نماینده ارشد قوه مجریه این ادعا را نپذیرفت. وزارت اطلاعات رسمی هم هیچ علامت مثبتی بر برانداز دانستن این جریان نداد. وزارت کشور هم حاضر نشد علامتی بدهد که نهضت آزادی به‌عنوان بخشی از جریان ملی - مذهبی در پروسه قانونی، غیرقانونی اعلام شود. به‌رغم همه بازجویی‌ها و زندان‌های انفرادی طولانی، هیچ نشانه‌ای در تأیید آن اتهامات به‌دست نیامد و اساساً چیزی وجود نداشت که علامت مثبت از آن متصاعد بشود.

در مجموع و با وجود همه این مؤلفه‌ها، این جریان، جریان فرصت‌طلبی نبود که در یک حرکت کلان و یک جنبش عمومی، صرفاً دنبال منافع خصوصی خودش باشد.

چند نکته فرعی هم هست که در چارچوب همین سؤال لازم می‌دانم یادآوری کنم. به نظر من جریان ملی - مذهبی با نظام مستقر، در مواردی تضادهایی اساسی دارد. حتی با جریان اصلاحات و آقای خاتمی هم برخورد حمایتی - انتقادی داشته که به نظر من در حال حاضر به برخورد انتقادی - حمایتی تبدیل شده است.

نکته دیگر آن است که ملی - مذهبی هیچ‌گاه خود را فرزند نظام - به مفهوم نیروهای اصلاح‌طلب درون حاکمیت - ندانسته است و انتقادهای جدی فکری، تاریخی، استراتژیک، انگیزشی، رفتاری و فرهنگی نسبت به آن داشته است و سعی هم می‌کند که روی مدار کار قانونی شفاف بایستد و آرزوی تاریخی این جریان این است که جامعه ایران به ظرفیتی برسد که گزینه خشونت از معادلات حذف شود. خود این جریانی هم که ادعا می‌کند ملی - مذهبی برانداز است، به خوبی می‌داند که از این جریان با این روحیات، این سطح انسجام تحلیلی و تشکیلاتی و با این معدل سنی، رویکرد براندازانه بر نمی‌آید. هر تشکیلاتی را می‌شود وزن کرد و سپس وزنش را تحلیل کرد. جریان ملی - مذهبی فاقد آن وزن است. بله، جریانی که سال ۶۰ دست به اسلحه برد، مشخصات عمومی و حتی اختصاصی یک جریان عمل‌کننده را داشت. آمادگی روانی، ابزار تشکیلاتی، امکان آموزش، امکان تجهیز و لجستیک آن فاز را هم داشت و روی آن عمل کرد. نمی‌توان جریانی با اندازه‌های مشخص را در فازی که اندازه‌های دیگری را می‌طلبد، وارد کرد. این نکته‌ای کلیدی است.

